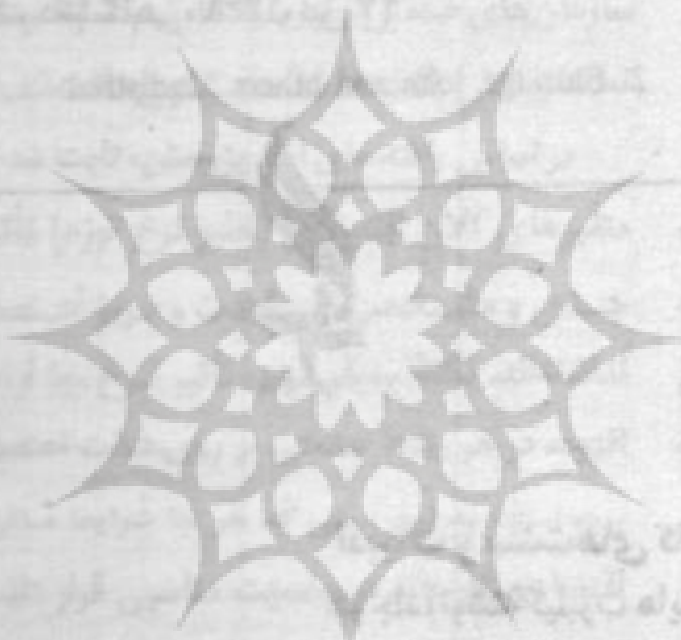


انقلاب‌های طبقات متوسط در جهان سوم



● هوشنگ امیراحمدی

● برگردان علی طایفی

مقدمه

انقلاب‌های جهان سوم، خواه سوسیالیستی یا انقلاب طبقه متوسط، بار نابی از شکست سرمایه‌داری وابسته به عنوان الگوی توسعه موزون، واکنشی ملی‌گرایانه علیه وابستگی بر امپریالیسم و توسعه‌نیافتگی، کشش و تمایل عمومی برای مشارکت سیاسی و عدالت اجتماعی و میل قوی به بازگشت به فرهنگ و شیوه زندگی بومی و ملی است.

زمانی که سرمایه‌داری مشروعیت خود را از دست داد و نیروهای سوسیالیستی نیز قادر به ارائه یک جایگزین قابل اعتمادی نبوده‌اند، انقلاب‌های طبقات متوسط به طور فزاینده‌ای مورد توجه قرار گرفته‌اند.

این انقلاب‌ها با ائتلاف گسترده نیروهای مردمی، تحت رهبری روشنفکران طبقه متوسط تحقق می‌یابند؛ چنین انقلاب‌هایی اغلب به یک ایدئولوژی درون‌زا تمسک جسته و اساساً از وجهه غالب ملی‌گرایانه، برخوردارند.

انقلاب ایران چنین وضعیتی دارد. اجرای الگوی رشد سرمایه‌داری بین دهه‌های ۳۰ تا ۵۰ موجبات ایجاد فقر، تمرکز ثروت و برنامه‌های فضایی، توسعه نابرابر بخشی، وابستگی، تباهی فرهنگی، افت ملی‌گرایی و دیکتاتوری را فراهم

کرد. بازگشت نامشروع شاه به قدرت به کمک سیا، در ۱۳۳۲ و روش خودکامانه حکومتش طی بیست و سی سال، در نهایت به از دست رفتن سریع مشروعیت وضع موجود برای اکثریت مردم، منجر شد. در کنار مجموعه عوامل تاریخی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی دیگر (به ویژه میراث طولانی و همیشگی عمل‌گرایی سیاسی - انقلابی)، مشروعیت نداشتن نظام، مقوم جنبش انقلابی شد که در ۱۳۵۷ شروع شد.

در میان نیروهای معارض، طبقه متوسط از بیشترین آمادگی برای هدایت و رهبری انقلاب ایران برخوردار بود؛ طبقه متوسط نه تنها از نظر کمی در اولویت بود، بلکه نسبت به طبقات بالاتر و پایین‌تر نیز از امتیاز کیفی برخوردار بود. اکثریت مطلق روشنفکران منتقد به سیاست‌های شاه در ایران، در میان طبقه متوسط بودند. در این میان، تعداد قابل توجهی جذب آرمان‌های سوسیالیستی

شدند، ولی بسیاری دیگر (خواه مذهبی، خواه غیر مذهبی) ملی‌گرا یا اصلاح طلب بودند. این امر برای انقلابی که به دنبال دفع نفوذ خارجی و اتکا بر ایدئولوژی بومی، چون اسلام تشیع بود، طبیعی می‌نمود.

علاوه بر رضایت بخشی آرمان‌های مترقی و ملی‌گرایانه مردم معترض، اسلام تشیع نویدبخش احیای هویت از دست رفته فرهنگی و ایدئولوژیک بود. خصیصه بین طبقاتی و عام این ایدئولوژی، آن‌را برای اجتماعات خیابانی که به دنبال وحدت ملی سراسری بودند، جذاب می‌کرد. فاصله میان انتخاب اسلام و قبول رهبری کاریزماتیک، فاصله کوتاهی بود. در خاطره تاریخی مردم ایران هیچ معنایی حاکی از این نبود که رهبری اسلامی ممکن است آرزوهای مردم را برای تحقق نیازهای انقلابی عدالت اجتماعی، دموکراسی و استقلال ملی زیر پا بگذارد. بنابراین، عجیب نیست که اسلام

روحیه انقلاب ایران را قبضه کرده و در مدت زمان کوتاهی مسلط شد.

امپریالیسم و انقلاب‌های جهان سوم

اهداف اولیه امپریالیسم در مبارزه علیه انقلاب‌های طبقات متوسط عبارتند از: میانه رو کردن رهبران آن‌ها، هدایت آن‌ها به سوی قبول نظم و نظام بین‌المللی موجود و بازداشتن آنان از اعمال سیاست‌هایی که می‌توانست نیروهای سرمایه‌داری داخل کشور یا متعلق امپریالیسم دستخوش نابودی کند در عین حال امپریالیسم سعی دارد ضدیت با کمونیسم را در جوامع انقلاب‌زده ترویج داده و فشار فزاینده‌ای بر رهبری طبقه متوسط وارد کند تا با سیاست ضدیت با شوروی منطبق شود در نهایت امپریالیسم می‌کوشد انقلاب‌های طبقات متوسط را از حمایت از جنبش‌های انقلابی نقاط دیگر جهان باز دارد و در عوض انتظار دارد که رهبران این انقلاب‌ها یا جنبش‌های ضدانقلاب‌های جهان سوم همکاری کنند.

امپریالیسم برای دستیابی به اهدافش از انواع روش‌ها و وسایل خشونت‌آمیز و مصالحه‌جویانه آشکار و پنهان استفاده می‌کند. تجاوزهای نظامی، خواه به صورت مستقیم یا غیرمستقیم (از طریق ستون پنجم داخلی، مخالفان تبعیدی و یا دولت‌های دوست در منطقه) معمولاً زمانی به کار می‌آیند که همه روش‌های دیگر برای نیل به نتایج مورد نظر با شکست مواجه می‌شود. به عبارت دیگر، فعالیت‌های برهم زننده نظم و ثبات عمومی بلافاصله پس از این که طبقه متوسط قدرت دولتی را به دست می‌گیرد، شروع می‌شوند. برای بهره‌برداری از اختلافات سیاسی، ایدئولوژیک، مذهبی، نژادی و قومی در کشور، از پول سازماندهی، حمایت‌های اخلاقی و توطئه‌های بسیاری استفاده می‌شود. فشارهای سیاسی و عملیات اطلاع‌زدایی نیز برای متروی کردن انقلاب و خدشه به اعتبار این انقلاب‌ها در اجتماع بین‌المللی و سابوتاژهای مادی - از جمله تضعیف تولید و تسهیلات زیربنایی، تضمین‌های تجاری و محدودیت‌های مالی - از دیگر ترفندهایی است که

برای تشدید مسائل اقتصادی موجود و در نهایت ایجاد نارضایتی در میان مردم و ایجاد شورش‌های پُر هیاهو به کار می‌روند.

فشارهای اقتصادی برای جوامع انقلاب‌زده جهان سومی به خصوص انقلاب‌های رهبری شده توسط طبقه متوسط بسیار آسیب‌زا هستند. به طوری که این جوامع، مدت‌ها پس از انقلابشان، از نظر حجم، جریان و بهای صادراتشان، مبادله خارجی، سرمایه‌های صنعتی، تکنولوژی و مسائل مالی و غذایی، وابستگی خود را به اقتصاد سرمایه‌داری جهانی حفظ می‌کنند. اکثر این موارد و منابع دیگر از جمله وسایل ارتباط جمعی و تسلط فرهنگی در انحصار چند شرکت بین‌المللی معارض با هر نوعی از انقلاب‌های جهان سومی هستند. علاوه بر این اغلب کشورهای جهان سوم، به علت سود مبادلات خارجی به صادرات تک‌محصولی از قبیل نفت، قهوه، و برخی مواد معدنی وابسته‌اند و لذا نسبت به تغییر نگرش اقتصاد بین‌الملل آسیب‌پذیرند.

بسیاری از شاخص‌های کلیدی تغییر منطقی اقتصادهای انقلاب‌زده جهان سوم، از اقتصاد مبتنی بر ثبات برای سود تا اقتصاد معطوف به نیازهای اساسی جمعیت، از خارج - به خصوص کارخانه‌های بین‌المللی متخاصم - تعیین می‌شوند. اکثر آژانس‌های چند ملیتی از جمله بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول (IMF) نیز دنباله‌رو دستورالعمل‌های امپریالیسم بوده و هرگونه فشار اقتصادی

را علیه جوامع انقلاب‌زده حتماً به صورت آسیب‌سازتر تحمیل می‌کنند. اگر وابستگی به اقتصاد جهانی، دلیل عمده تنزل لایه‌بندی جهان سوم در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی است، پس رابطه معکوس آن نیز فرصت‌های تغییر لایه‌بندی سریع و آسان را نیز کاهش داده است. لذا با وجودی که استراتژی توسعه خود اتکا و ضد سرمایه‌داری از نظر مدیریتی می‌تواند بسیار سخت باشد، توفیق «سیاست باز» جایگزین نیز عمدتاً به طرز تلقی رهبری نسبت به امپریالیسم بستگی خواهد داشت.

این انقلاب‌های طبقه متوسط در خارج از محدوده‌های مرزی خود دارای دوستانی نیز هستند. بلوک سوسیالیستی با وجودی که تعهدی نسبت به بقای این انقلاب‌ها ندارد، از حامیان این انقلاب‌هاست. نیروهای مترقی درون کشورهای امپریالیستی و جنبش‌های آزادیبخش ملی از پایگاه‌های مهم تقویت انقلاب‌های طبقه متوسط هستند. چنین انقلاب‌هایی ممکن است با بهره‌برداری از سیاست قدرت در کشورهای امپریالیستی (مثلاً در بین محافظه‌کاران و آزادیخواهان) که رهبرانشان باید در محدوده‌های قانونی تعیین شده در شاخه اجرایی عمل کنند، به عواید مضاعفی دست یابند. انقلاب‌های طبقه متوسط، در عین حال ممکن است از امتیاز رقابت میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم و یا بین امپریالیست‌ها سود ببرند. طرح‌های یکپارچگی منطقه‌ای و کالایی مختلف (مثل اوپک) ممکن



است به یک اندازه برای تقویت بیشتر این انقلاب‌ها مورد استفاده قرار گیرند. سازمان ملل نیز ممکن است در شرایط خاص به کمک بشتابد. به هر حال، امپریالیسم سعی در خنثی‌سازی یا تضعیف این پایگاه‌ها دارد تا به هر طریق ممکن کنترل خود بر دوره پس از انقلاب را افزایش دهد.

● طبقه متوسط هیچ وضع سیاسی

روشنی نداشته و همواره در میان میان‌روی و تندروی در نوسان است.

● دگرگونی اقتصادی جامعه پس از انقلاب، دشوارترین وظیفه رهبری طبقه متوسط را تشکیل می‌دهد.

پیامدهای تجاوز نظامی یا دخالت‌های اخلاک‌گرانه امپریالیسم از لحاظ بازتاب‌های مثبت و منفی برای انقلاب‌های طبقه متوسط و جوامع پس از انقلاب، بسیار مهم و مهیب هستند. انتقال منابع کمیاب از جمله منابع انرژی‌زا و جوانان مولد، از صنایع پایه‌ای کمتر توسعه یافته به بخش دفاعی، تولید اقتصادی جامعه انقلابی را به طور معناداری کاهش داده و برنامه‌های اجتماعی دولت را محکوم به شکست می‌کند. بخش صادرات نیز معمولاً بیشترین لطمه را متوجه می‌شود و بدین وسیله موجب تشدید بحران مبادله خارجی و ایجاد برگشتی بر صنایع وابسته و واردات غذایی می‌شود. این مسائل با وضع محرومیت‌های اقتصادی و سایر محدودیت‌های بین‌المللی شدت بیشتری می‌یابند.

به همراه ویرانی جنگ و انواع صدمات دیگر، کاهش عرضه منابع و تولید به بیکاری، فشار تورمی و کاهش سطح زندگی اکثریت مردم، متجر می‌شود. نرخ‌گذاری و کنترل قیمت با وجودی که راه حل منطقی برای تورم مفرط و کاهش درآمدهای واقعی به نظر می‌رسد ولی آن‌ها، به نوبه خود، بستر نارضایتی در بین مردم را فراهم می‌کنند. چرا که این سیاست‌ها به ایجاد بازار سیاه و توزیع نابرابر اقلام مصرفی موجود منتهی می‌شوند. از جمله پیامدهای منفی تجاوز نظامی و دخالت‌های اخلاک‌گرانه امپریالیسم، عبارت از کاهش جریان اطلاعات و کاهش آزادی‌های دموکراتیک است.

طبقه متوسط می‌تواند شاهد نتایج مثبتی نیز باشد: انقلاب ممکن است در کنار افزایش قدرت نظامی اش تحکیم شود و ادامه بسیج ایدئولوژیک نیز ممکن است به بیگانگی ایدئولوژی‌های مخالف منتهی شود و این جامعه، شاید، به تدریج از اقتصاد جهان سرمایه‌داری رها شده و مجبور به یافتن راه‌های ابتکاری برای برخورد با مسائل جدی خود شود.

در مورد خاص ایران، بسیاری از روش‌های مذکور به نتایج مرکبی برای امپریالیسم (به حسب دستیابی به اهدافشان) منجر شده ولی پیامدهای مخربی برای اقتصاد و مردم ایران به دنبال داشته است. عملیات تداخل اخلاک‌گرانه علیه ایران نیز درست از زمانی شروع شد که حکومت اسلامی برای خروج لیبرال‌ها از حکومت به سیاست‌های رادیکال روی آورد. این حرکت، همزمان با بحران گروگانگیری و تسخیر روز افزون ایران با امپریالیسم بود. جنگ ایران و عراق که در اوج بحران گروگانگیری شروع شد، نمی‌توانست به توطئه ساده امپریالیستی تقلیل یابد. اما، با این همه، فارغ از استراتژی کلی امپریالیسم نسبت به انقلاب ایران و به طور کلی تر، خاورمیانه نیز قابل فهم نخواهد بود. با وجودی که عراق برای حمله به ایران دلایل مشخصی (از جمله تبدیل شدن به یک قدرت جدید منطقه‌ای پس از سقوط شاه) داشت، ولی موافقت ضمنی دولت آمریکا با تجاوز عراق، احتمالاً بر پایه هدف او برای مجازات ایران از بابت گروگانگیری آمریکایی‌ها و متعادل کردن رهبری انقلاب ایران بود. تجاوز و تداخل اخلاک‌گرانه علیه ایران، پس از انقلاب به اتحای مختلف صورت می‌گرفت: کودتاهای ناموفق نظامی، پی‌ریزی فعالیت‌های ایرانیان مخالف در تبعید از سوی سیا، فشارهای سیاسی مستمر بر حکومت ایران از طریق افراد و دولت‌های دوست و سازمان ملل و ابتکارات پنهانی همچون رسوایی «ایران گیت» و حملات اخیر آمریکا به اهداف هوایی ایران در خلیج فارس.

با نگاهی به گذشته، به نظر می‌رسد که هر تجاوز نظامی به جز اقدامات سیاسی و فشارهای اقتصادی ناموفق، دوره‌ای از فشار را به دنبال آورده

است. تا زمانی که امپریالیسم از سیاست‌های حکومت ایران ناخشنود بوده و دولت ایران نیز نسبت به مقاصد واقعی امپریالیسم بدگمان مانده و آمریکا را به عنوان یک عامل نامشروع و تحکمی در سیاست جهانی به‌شمار می‌آورد، چرخه مذاکره و تجاوز ادامه خواهد داشت. به عبارت دیگر، دولت ایران با بدگمانی نسبت به سوسیالیسم و تحت فشار مسائل بفرنج خود به تنظیم روابط خود با امپریالیسم ادامه داده و تنفرش از امپریالیسم، او را از تغییر نگرش بازداشته و لذا، به ایجاد فشار و ظلم علیه خودش می‌کشانند.

در ایران پس از انقلاب، در اثر تعدیات امپریالیستی و تبعات آن، تولید اقتصادی به شدت کاهش یافته و اثرات مخربی بر عواید مبادلات خارجی ایران و در نتیجه، بر صنایع وابسته اش گذاشته است. شکست اقتصادی به توقف برنامه‌های توسعه‌ای و اجتماعی، تورم و بیکاری بالا و کاهش درآمد واقعی اکثریت مردم منجر شد. سیاست‌های نرخ‌گذاری و کنترل قیمت دولت، ظهور بازار سیاه و کمبود اقلام مصرفی در بازارهای کنترلی را موجب شد. به هر حال، اثر امپریالیسم بدون تردید برای انقلاب ایران دستاوردهای منفی داشته است.

الگوهای توسعه و طبقه متوسط

انقلاب‌های موجود طبقه متوسط، عمدتاً در پاسخ به پیامدهای الگوی رشد سرمایه‌داری تحقق می‌یابند. این الگو را رهبران طبقه متوسط

- دگرگونی ایدئولوژیک با دو فرایند موازی روبه‌رو است: مشروعیت‌زدایی ایدئولوژی مسلط کهن و انطباق ایدئولوژی مسلط (بین طبقات) اخذ شده با نیازها و منافع خاص طبقه متوسط.

کنار می‌گذارند و برای دگرگونی‌های پس از انقلاب نامناسب می‌شمارند. این رویه برای جوامع انقلابی که ساختارهای سیاسی و ایدئولوژی موجودشان ناگزیر از تغییر بوده و میل به برابری و خدمات

است به یک اندازه برای تقویت بیشتر این انقلابها مورد استفاده قرار گیرند. سازمان ملل نیز ممکن است در شرایط خاص به کمک بشتابد. به هر حال، امپریالیسم سعی در خنثی سازی یا تضعیف این پایگاهها دارد تا به هر طریق ممکن کنترل خود بر دوره پس از انقلاب را افزایش دهد.

● طبقه متوسط هیچ وضع سیاسی روشنی نداشته و همواره در میان میانروی و تندروی در نوسان است.

● دگرگونی اقتصادی جامعه پس از انقلاب، دشوارترین وظیفه رهبری طبقه متوسط را تشکیل می دهد.

پیامدهای تجاوز نظامی یا دخالت های اخلاکگرانه امپریالیسم از لحاظ بازتاب های مثبت و منفی برای انقلاب های طبقه متوسط و جوامع پس از انقلاب، بسیار مهم مهیب هستند. انتقال منابع کمیاب از جمله منابع انرژی زا و جوانان مولد، از صنایع پایه ای کمتر توسعه یافته به بخش دفاعی، تولید اقتصادی جامعه انقلابی را به طور معناداری کاهش داده و برنامه های اجتماعی دولت را محکوم به شکست می کند. بخش صادرات نیز معمولاً بیشترین لطمه را متوجه می شود و بدین وسیله موجب تشدید بحران مبادله خارجی و ایجاد برگشتی بر صنایع وابسته و واردات غذایی می شود. این مسائل با وضع محرومیت های اقتصادی و سایر محدودیت های بین المللی شدت بیشتری می یابند.

به همراه ویرانی جنگ و انواع صدمات دیگر، کاهش عرضه منابع و تولید به بیکاری، فشار تورمی و کاهش سطح زندگی اکثریت مردم، منجر می شود. نرخ گذاری و کنترل قیمت با وجودی که راه حل منطقی برای تورم مفرط و کاهش درآمدهای واقعی به نظر می رسد ولی آن ها، به نوبه خود، بستر نارضایتی در بین مردم را فراهم می کنند. چرا که این سیاست ها به ایجاد بازار سیاه و توزیع نابرابر اقلام مصرفی موجود منتهی می شوند. از جمله اخلاکگرانه امپریالیسم، عبارت از کاهش جریان اطلاعات و کاهش آزادی های دموکراتیک است.

طبقه متوسط می تواند شاهد نتایج مثبتی نیز باشد: انقلاب ممکن است در کنار افزایش قدرت نظامی اش تحکیم شود و ادامه بسیج ایدئولوژیک نیز ممکن است به بیگانگی ایدئولوژی های مخالف منتهی شود و این جامعه، شاید، به تدریج از اقتصاد جهان سرمایه داری رها شده و مجبور به یافتن راه های ابتکاری برای برخورد با مسائل جدی خود شود.

در مورد خاص ایران، بسیاری از روش های مذکور به نتایج مرکبی برای امپریالیسم (به حسب دستیابی به اهدافشان) منجر شده ولی پیامدهای مخربی برای اقتصاد و مردم ایران به دنبال داشته است. عملیات تداخل اخلاکگرانه علیه ایران نیز درست از زمانی شروع شد که حکومت اسلامی برای خروج لیبرال ها از حکومت به سیاست های رادیکال روی آورد. این حرکت، همزمان با بحران گروگانگیری و تخصیص روز افزون ایران با امپریالیسم بود. جنگ ایران و عراق که در اوج بحران گروگانگیری شروع شد، نمی توانست به توطئه ساده امپریالیستی تقلیل یابد. اما، با این همه، فارغ از استراتژی کلی امپریالیسم نسبت به انقلاب ایران و به طور کلی تر، خاورمیانه نیز قابل فهم نخواهد بود. با وجودی که عراق برای حمله به ایران دلایل مشخصی (از جمله تبدیل شدن به یک قدرت جدید منطقه ای پس از سقوط شاه)

داشت، ولی موافقت ضمنی دولت آمریکا با تجاوز عراق، احتمالاً بر پایه اهداف لوپری میخائیل گورباچف از بابت گروگانگیری آمریکایی ها و متعادل کردن رهبری انقلاب ایران بود تجاوز و تداخل اخلاکگرانه علیه ایران، پس از انقلاب به اتحای مختلف صورت می گرفت: کودتاهای ناموفق نظامی، پی ریزی فعالیت های ایرانیان مخالف در تبعید از سوی سیا، فشارهای سیاسی مستمر بر حکومت ایران از طریق افراد و دولت های دوست و سازمان ملل و ابتکارات پنهانی همچون رسوایی «ایران گیت» و حملات اخیر آمریکا به اهداف هوایی ایران در خلیج فارس.

با نگاهی به گذشته، به نظر می رسد که هر تجاوز نظامی به جز اقدامات سیاسی و فشارهای اقتصادی ناموفق، دوره ای از فشار را به دنبال آورده

است. تا زمانی که امپریالیسم از سیاست های حکومت ایران ناخشنود بوده و دولت ایران نیز نسبت به مقاصد واقعی امپریالیسم بدگمان مانده و آمریکا را به عنوان یک عامل نامشروع و تحکمی در سیاست جهانی به شمار می آورد، چرخه مذاکره و تجاوز ادامه خواهد داشت. به عبارت دیگر، دولت ایران با بدگمانی نسبت به سوسیالیسم و تحت فشار مسائل بفرنج خود به تنظیم روابط خود با امپریالیسم ادامه داده و تفرش از امپریالیسم، او را از تغییر نگرش باز داشته و لذا، به ایجاد فشار و ظلم علیه خودش می کشاند.

در ایران پس از انقلاب، در اثر تعدیات امپریالیستی و تبعات آن، تولید اقتصادی به شدت کاهش یافته و اثرات مخربی بر عواید مبادلات خارجی ایران و در نتیجه، بر صنایع وابسته اش گذاشته است. شکست اقتصادی به توقف برنامه های توسعه ای و اجتماعی، تورم و بیکاری بالا و کاهش درآمد واقعی اکثریت مردم منجر شد. سیاست های نرخ گذاری و کنترل قیمت دولت، ظهور بازار سیاه و کمبود اقلام مصرفی در بازارهای کنترل را موجب شد. به هر حال، اثر امپریالیسم بدون تردید برای انقلاب ایران دستاوردهای منفی داشته است.

الگوهای توسعه و طبقه متوسط

انقلاب های موجود طبقه متوسط، عمدتاً در پاسخ به پیامدهای الگوی رشد سرمایه داری تحقق می یابند. این الگورا رهبران طبقه متوسط

- دگرگونی ایدئولوژیک با دو فرایند موازی روبه رو است: مشروعیت زدایی ایدئولوژی مسلط کهن و انطباق ایدئولوژی مسلط (بین طبقات) اخذ شده با نیازها و منافع خاص طبقه متوسط.

کنار می گذارند و برای دگرگونی های پس از انقلاب نامناسب می شمارند. این رویه برای جوامع انقلابی که ساختارهای سیاسی و ایدئولوژی موجودشان ناگزیر از تغییر بوده و میل به برابری و خدمات

اجتماعی رو به افزایش است، بسیار اقتصادی و کارآ جلوه می‌کند.

استراتژی توسعه سرمایه‌داری رشد توأم با برابری نیز به عنوان الگوی نامتناسب کنار گذارده شده است. با وجودی که این الگو به کمک برخی اصلاحات (مثل طرز تصدی زمین و آموزش) و تعیین جهت مجدد اولویت‌ها (مثلاً به سوی سرمایه‌گذاری بیشتر در کشاورزی، توسعه روستایی، تکنولوژی‌های متوسط، نیازهای اساسی و خدمات اجتماعی) به دنبال تخفیف ناموزونی‌های اقتصادی و اجتماعی است، ولی به علت نگرش مالتوسی جدیدش درباره محدودیت‌های رشد و ضدیت با گسترش صنعت، از عهده مسائل مهمتری چون بیکاری و وابستگی باز می‌ماند. رهبری طبقه متوسط به علت پذیرش نهادهای سرمایه‌داری و دعوت به تفسیر اصلاح شده از نظم و نظام بین‌المللی موجود در لوای نظم نوین اقتصاد بین‌الملل، از این مدل انتقاد می‌کند. در نهایت، مفروضات رفتار اقتصادی عقلانی و ثبات سیاسی مؤکد بر رشد و الگوهای توسعه سرمایه‌داری رشد توأم با برابری، به طور معناداری، کاربرد آن را برای موقعیت‌های تغییر سریع و سیاست‌های خشن پایه‌ریزی شده در اکثر جوامع انقلابی، کم‌رنگتر می‌کند.

رهبری انقلاب‌های طبقه متوسط با الگوهای توسعه سوسیالیستی از جمله الگوهای چین و شوروی و «راه رشد غیر سرمایه‌داری» نیز موافق نیست. این الگوها به دلایل رادیکال مختلفی به جز دلایل مربوط به رد الگوهای سرمایه‌داری، کنار گذارده می‌شوند. به خصوص انقلاب‌های متوسط به دنبال ملی کردن گسترده وسایل اصلی تولید و خدمات، مدیریت عمومی گسترده، برنامه‌ریزی مرکزی و سیاست رادیکال توزیع مجدد هستند. اما این معیارها با نگرش مردمی (طبقه متوسط) در جامعه انقلابی متناسب نیست، اجرای این سیاست‌ها نیز به ورای مهارت‌ها و تکنولوژی‌های قابل دسترس برای رهبری، به خصوص به واسطه بسیاری از تکنوکرات‌های نظام قبلی بر می‌گردد که کشور را پس از انقلاب ترک می‌گویند. تأکید بی‌خود بر برابری و ضد کار آفرینی صنعتی نیز به ناکارایی

● طبقه متوسط دارای ایده‌های بسیاری بوده ولی هیچ ایدئولوژی از آن خود ندارد.

● در میان نیروهای معارض، طبقه متوسط از بیشترین آمادگی برای هدایت و رهبری انقلاب ایران برخوردار بود: طبقه متوسط نه تنها از نظر کمی در اولویت بود، بلکه نسبت به طبقات بالاتر و پایین‌تر نیز از امتیاز کیفی برخوردار بود.

اقتصادی منتهی شده و به سوی نابودی ابتکارات فردی تمایل می‌یابد. به علاوه این الگوها به خاطر تعصبات، فشارهای ایدئولوژیک، تندروی سیاسی و تمایل به ایجاد و حفظ بوروکراسی وسیع ناکارآمد مورد علاقه نیستند. در نهایت این که اذعان شده است که سوسیالیسم به دنبال جامعه مادی است که انگیزش‌های معنوی و پیوندهای خانوادگی آن به طرز باورزی تخریب می‌شود.

ردیفه طبقه متوسط در مورد الگوهای توسعه سرمایه‌داری و سوسیالیستی، صرفاً یا حتماً عمدتاً ریشه در احکام یا برآیندهای خط مشی‌هایش ندارد و در واقع، تحت عنوان «راه سوم» توسعه است که از سوی انقلاب‌های طبقه متوسط، عناصری از هر دو الگو دنبال شده و به اجرا در می‌آیند. فقدان ارتباط با این الگوها، عمدتاً از ترس طبقه متوسط از وابستگی به ابر قدرت‌ها، از احساس عمیق ملی‌گرایی‌شان که در پاسخ به حساسیت نداشتن الگوها به تاریخ، فرهنگ و سبک زندگی محلی به وجود می‌آید، و از ترس طبقه متوسط به خاطر از دست دادن امتیاز اقتصادی تازه به دست آمده و قدرت سیاسی برای طبقات بالا و پایین، ناشی می‌شود. اعتبار سیاسی و امتیازهای تبلیغاتی به واسطه رد الگوهای «غیر بومی» توسعه به دست آمده و رضایت فکری و روانی توأم با جست‌وجوی یک جایگزین حاصل از شور و شوق پس از انقلاب، ریشه‌های دیگر انگیزش برای دست کشیدن از الگوهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری توسعه هستند.

بنابراین طبیعی است که اکثر انقلاب‌های

طبقه متوسط در پی مسیرهای دیگر توسعه باید برای ابتکار الگوهایی که عمیقاً ریشه در فرهنگ‌های بومی، منش‌های ملی و آرمان‌های مذهبی دارند، بکوشند. نمونه‌های این رویه عبارتند از روش پردن در آرژانتین، روش ناصر در مصر، ناسیونالیسم عربی پرورش یافته توسط بعثیون عراق و سوریه، سوسیالیسم آفریقایی (از جمله بیانیه اروشا در تانزانیا و انقلاب آزادیبخش ملی الجزایر)، رادیکالیسم اسلامی در لیبی و ایران و جنبش‌های خلق‌گرای متعدد سراسر جهان.

این تجربیات علی‌رغم تفاوت‌های بسیار، فقط یک مشخصه مشترک دارند: پس از یک دوره ایدئولوژیک، آن‌ها به تنش میان اتوپیای طبقه متوسط و ضرورت‌های جهان واقعی روی می‌آورند. نتیجه معمول عبارت از بروز رهیافت پراگماتیکی التقاطی، به منزله تکه‌های متنوعی از استراتژی‌های مختلف است که برای نیل به یک الگوی کاربردی به هم می‌پیوندند. به هر روی الگوی به دست آمده، اساساً مترقی است، به گونه‌ای که پراگماتیسم بر اندیشه نمایندگان تصمیمات سیاست‌گذاران غلبه کرده، ایدئولوژی قابلیت خود را از دست داده و انقلاب، سیلان خود به سوی میانه‌روی و اصلاح‌طلبی را آغاز می‌کند. آنچه امپریالیسم قادر به بدست آوردن آن برای خود نیست، می‌تواند با نیروهای جمعی شرایط عینی در جامعه پس از انقلاب تکمیل کند.

جست‌وجوی یک راه سوم توسعه، نظریه پردازان و سیاست‌گذاران ایران را، پس از انقلاب ۱۳۵۷ به خود مشغول داشته است. آن‌ها الگوهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری موجود را به دلایل متعددی که قبلاً ذکر شد - به طور مشخص ویژگی‌های اسلامی و فرهنگ و سنن ایرانی - رد کردند. ادامه بحث‌های مربوط به این که این ویژگی‌ها از چه چیز تشکیل شده و چگونه باید در استراتژی توسعه این جمهوری جدید ادغام شوند، به اشکال مختلف مطرح شده، ولی به دلایل سیاسی از انظار مردم دور مانده است. در واقع، بدنه کارشناسان کشور موظف به تعیین بسیاری از عناصر جامعه اسلامی ایده‌آل شده‌اند. قدیمی‌ترین طرح جامع این جامعه، در قانون

اساسی اسلامی ارائه شده که اقتصاد را به عنوان دربرگیرنده سه بخش (عمومی، خصوصی و تعاونی) توصیف کرده و استقلال ملی، عدالت اجتماعی و دموکراسی را به عنوان سه هدف بنیادی جمهوری اسلامی مشخص می‌کند. تأکید عمده نیز بر دگرگونی جامعه پس از انقلاب، بر اساس نه تنها این اهداف، بلکه ارزش‌های اسلامی و سنن ملی است. به هر حال تلاش‌های بعدی برای تنظیم یک استراتژی توسعه منسجم و مُنَجَز مبتنی بر قانون، ایجاد جدل‌های ایدئولوژیک، ستیزه‌های سیاسی و مشکلات عملی را سبب شده است.

از این رو علی‌رغم تغییر سیاست از ملاحظات ایدئولوژیک محدود به سیاست پراگماتیکی تر در سال‌های اخیر، هنوز موضع واحدی در مورد بسیاری از موضوعات اساسی توسعه‌ای اتخاذ نشده است. این موضوعات عبارتند از بخش خصوصی که باید مجاز به انباشت ثروت و مشارکت در مدیریت جامعه باشد، خود اتکایی در برابر ادغام و جذب در اقتصاد جهانی، ترکیب شایسته تجدّد و سنت در فرهنگ و استفاده از تکنولوژی، تضاد میان رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی در اقتصاد جنگی فرساینده، جایگاه توسعه منطقه‌ای در برنامه‌ریزی اقتصادی ملی، روابط جامعه - دولت با توجه به تمرکززدایی و مشارکت عمومی، سازمان اجتماعات در شوراهای بخشی و ناحیه‌ای، جایگاه تعاونی‌ها در اقتصاد و مسائل بین رشته‌ای که مقدمات اجتماعی دموکراسی به وجود خواهد آورد. عوامل مؤثر بر دست نیافتن به وفات بر این موضوعات و غیره، شامل تنش بین اسلام به عنوان یک ایدئولوژی میان طبقه‌ای و منافع طبقه متوسط (یا دقیق‌تر، بینش این منافع مورد حمایت توسط رهبران و ایدئولوگ‌های برجسته)، جنگ با عراق، سیاست‌های فرقه‌ای، مسائل معتابه داخلی و محدودیت‌های خارجی هستند.

مع‌هذا، ترکیب مجادلات ایدئولوژیک و پراگماتیک در کنار تلاش‌هایی برای مبارزه با اقتصاد وابسته جنگ به انباشت شناخت قابل توجهی درباره نیازها و موانع توسعه، منابع قابل دسترس و وسایل مورد نیاز دستیابی به آن منابع در جامعه پس از انقلاب منجر شده است. علاوه بر

این، مجموعه اسناد سیاسی و قانونی مهم و برجسته‌ای تولید شده‌اند. اگرچه بسیاری از این‌ها به اجرا در نیامده‌اند ولی آن‌ها می‌توانند به عنوان شاخص‌های خام‌گونه‌ای از استراتژی توسعه پراگماتیک (کمتر ایدئولوژیک) تلقی شوند که ممکن است هنوز هم در جمهوری اسلامی تجلی یابد.

به‌طور خلاصه استراتژی توسعه اسلامی به احتمال قوی مشابه چهارچوب مختلط برنامه‌ریزی و بازار، به همراه عناصر استراتژی‌های سوسیالیستی و سرمایه‌داری و در عین حال ابعاد بنیادین اسلام و سنن ملی خواهد بود. به‌ویژه، بخش‌های عمومی، خصوصی و تعاونی در یک رقابت دائم همزیستی خواهند کرد که بخش عمومی بر تولید صنعتی، بانکداری، امور زیربنایی و خدمات اجتماعی حاکم بوده و دو بخش خصوصی و تعاونی، کشاورزی، فعالیت‌های تولید خردپا و خدمات مصرفی و توزیعی را هدایت می‌کند. اثر اسلام بر سنن ملی به خصوص در سطح روابط اجتماعی - فرهنگی و ایدئولوژیک از جمله مردم و درون نهاد خانواده محسوس است. آموزش و پرورش و حقوق قضا احتمالاً بیش از همه اسلامی خواهند شد.

دگرگونی پس از انقلاب

یک انقلاب سیاسی فقط در صورتی می‌تواند مدعی منزلت انقلاب اجتماعی باشد که به‌طور موقتی آمیزی باعث دگرگونی جامعه کهن به جامعه جدید شود. از جمله عناصر اساسی جامعه کهن که باید دگرگون شود عبارت از ایدئولوژی (از جمله فرهنگ) سیاست و اقتصاد (از جمله بخش‌های اجتماعی) است. این ساختارها نه تنها باید در سطوح ملی بین‌المللی و اجتماعات محلی نیز تغییر یابند. دگرگونی باید بلافاصله پس از اخذ قدرت سیاسی مورد نظر آغاز شود، ولی باید به تدریج و با حداکثر بردباری در ارتباط با ساختارهای موروثی پیش رود. هر دگرگونی باید شامل ادغام ساختار کهن ضروری و ساختارهای جدید در حال ظهور در تمامی سطوح جامعه باشد. دگرگونی باید معنای روشن اهداف و مقاصد مورد

نظر را همچون وسایل و روش‌های مورد نیاز به نمایش بگذارد. بنابراین دگرگونی جامعه پس از انقلاب نیازمند درک عمیق نظری از جامعه کهن و جامعه جدید، به علاوه استراتژی توسعه منسجم و متناسب است.

دگرگونی‌های پس از انقلاب با فرصت‌ها و محدودیت‌هایی نیز مواجه می‌شوند. اثرات دوستانه و دشمنان خارج از کشور پیش از این، مورد بحث قرار گرفت. حساسیت شدید نیروهای امپریالیستی در برابر سیاست‌ها و عملیات طراحی شده برای تغییر نظام کهن از ترس آنان از رادیکالیسم یا تندروی انقلاب‌های طبقه متوسط و نگرانی‌های ژئواستراتژیک آنان ناشی می‌شود.

امپریالیسم در تلاش برای متوقف کردن دگرگونی‌های پس از انقلاب، به وسیله محدودیت‌های بی‌شمار داخلی یاری می‌شود. این محدودیت‌ها شامل مسائل به‌جا مانده از نظام کهن و مشکلات حاصل از خود انقلاب است. اثرات ناشی از طبیعت نظام کهن، تاکتیک‌های جنبشی و ترکیب مخالفت‌ها و رهبری نیز مؤثرند. دستیابی به تغییر نظام کهن که در حال فعالیت است، حداقل برای اقلیت و سیاست‌های افراطی مخالفان و رهبری، به‌طور عملی به اهداف انقلابی ضربه می‌زنند. مشکلات دیگر، از محدودیت‌های نهادی، کمبودهای مادی و وابستگی خارجی، نبود مهارت‌های فنی و مدیریتی کافی (و وخیم‌تر شدن اوضاع با مهاجرت افراد آموزش دیده از کشور)، ستیزه‌های داخلی دولت و نبود یک استراتژی توسعه منسجم ناشی می‌شوند.

این محدودیت‌های داخلی و بین‌المللی فقط با حمایت معدودی از کشورهای دوست (مثل کشورهای سوسیالیستی) و فرصت‌های داخلی به دست آمده از خود انقلاب، رفع می‌شوند. به خصوص انقلاب‌های طبقه متوسط، اکثریت را از یوغ اقلیت رهانیده و جمعیت عمدتاً منفعل پس از انقلاب را به یک گروه بسیار با انگیزه، با وجدان، خلاق و پرنرزی تبدیل می‌کند. آزادی این دست‌ها و اندیشه‌های جدید، ایجاد انرژی‌های فشرده، شور و شوق، افکار مبتکر، سازمان‌های جدید و وسایل نوین دگرگونی اجتماعی را موجب

می شود.

ایدئولوژی

دگرگونی ایدئولوژیک جامعه پس از انقلاب یک موضوع پر مسأله است. طبقه متوسط دارای ایده‌های بسیاری بوده ولی هیچ ایدئولوژی از آن خود ندارد. این امر، انقلاب را به وسیله ابزارهای یک ایدئولوژی متناسب (معمولاً ناسیونالیسم یا مذهب بومی) در برابر ایدئولوژی (معمولاً سرمایه‌داری وابسته) قرار می‌دهد. ایدئولوژی مسلط قدیمی عموماً محافظه کار بوده و میل به تثبیت یا حفظ دیگرگونه اساس واقعی نظم اجتماعی موجود دارد. بنابراین، ایدئولوژی جدید نه تنها باید تحلیل درستی از واقعیت ارائه دهد، بلکه باید به تغییر نیز روی آورد. به علاوه این ایدئولوژی باید قادر به پیوند «نظریه» با «عمل» بوده، عوامل تغییر را از زمان عملشان کاملاً آگاه کرده و شناخت از امپریالیسم سرمایه‌داری را به عنوان یک مجموعه نظامی - اقتصادی جهانی توسعه دهد. دگماتیسم یا تنگ نظری، دشمن شماره یک چنین ایدئولوژی است.

دگرگونی ایدئولوژیک با دو فرایند موازی روبه‌رو است: مشروعیت‌زدایی ایدئولوژی مسلط کهن و انطباق ایدئولوژی مسلط (بین طبقات) اخذ شده با نیازها و منافع خاص طبقه متوسط. در مورد ایران، ایدئولوژی مسلط اخذ شده، دین جهانگیر و بومی اسلام بود. با وجودی که اسلام در رقابت برای اخذ اکثریت آراء حتی قبل از پیروزی انقلاب سیاسی

● یک انقلاب سیاسی فقط در صورتی می‌تواند مدعی منزلت انقلاب اجتماعی باشد که به‌طور موفقیت‌آمیزی باعث دگرگونی جامعه کهن به جامعه جدید شود.

۱۳۵۷ موفق شده بود، چالش‌های مربوط به انطباق آن به عنوان ایدئولوژی دولت پس از انقلاب، بلادرنگ شروع شد. ایدئولوژی کهن و مسلط سرمایه‌داری وابسته، علی‌رغم از دست دادن مشروعیتش، توسط ایرانیان طبقات بالاتر، ساختارهای سیاسی و اقتصادی - اجتماعی موروثی

و نهادهای مختلف عمومی و خصوصی را حفظ کرد. مشروعیت‌زدایی آن ایدئولوژی، شکل طرد وابستگی، دیکتاتوری و نابرابری سرمایه‌داری و در عین حال شکل تهاجمی به هر نوع نشانه‌ای از غربی شدن را به خود گرفت. هر دو نیروهای دینی و غیر دینی (اعم از ناسیونالیست‌های چپ و لیبرال) در اعتراض علیه ایدئولوژی دولت پهلوی مشارکت کردند.

با این حال اسلام مسلط علیه سایر ایدئولوژی‌های رقیب (از جمله سوسیالیسم، ناسیونالیسم، لیبرالیسم، چپ و منطقه‌گرایی) قد علم کرد تا تسلط خود را تثبیت کند. این فرایند که هم آرام و هم خصمانه بود، به تقویت جایگزین‌هایی برای جامعه پس از انقلاب منجر شد. اسلام مسلط به سختی در قانون جمهوری اسلامی تفهیم شده و علی‌رغم اختلاف نظرهای مربوط به برخی جزئیات توسط اکثریت به‌طور تمام و کمال مورد اقبال قرار گرفت. اسلامی‌کردن بعدی دولت به خصوص در حیطه‌های قانون، دادگستری و آموزش، اثر عمیقی بر جامعه ایران گذاشت. به هر ترتیب، اسلام مسلط اساساً میان طبقه‌ای بوده و تعلقاتش را تا ورای منافع طبقه متوسط گسترش می‌دهد. همان طوری که طبقه متوسط چندین دسته (با منافع مجزای هر یک) را در بر می‌گیرد، استفاده از اسلام به عنوان ایدئولوژی طبقاتی نیز حتماً مسأله برانگیزتر شده است. بنابراین، انطباق اسلام مسلط به عنوان ایدئولوژی دولت جدید (همچون ایدئولوژی فرقه مسلط طبقه متوسط) به چالش‌های بین طبقه‌ای و درون طبقه‌ای منتج شد. این تضادهای متراکم، در رهگذر زمان هر چه بیشتر متعادل شد، به طوری که اسلام مسلط بسیاری از رقبا را از بین برده و مجاز به تفسیر آزاد منشانه و پراگماتیکی تری از اصول خود مجاز شده است.

امور سیاسی

دگرگونی سیاسی جامعه پس از انقلاب نیز بسیار سهمگین تر و دشوارتر است. طبقه متوسط هیچ وضع سیاسی روشنی نداشته و همواره در میان میانه‌روی و تندروی در نوسان است. رهبری این

طبقه نیز با مشکلات به جا مانده از رژیم قبلی از قبیل استقلال سیاسی مخرب، دیکتاتوری و امساک، تمرکززدایی، بوروکراتیسم حکومت و تصمیم‌گیری و فساد مواجه است. از این رو تعجب آور نیست که انقلاب‌های طبقه متوسط باید



محور نیازهای انقلابی خود را استقلال ملی، دموکراسی و مشارکت مردمی قرار دهند. از بین این نیازها، استقلال ملی علی‌رغم تداوم وابستگی اقتصادی به بازار جهانی سرمایه‌داری، معمولاً به دست می‌آید. اکثریت دولت‌های انقلابی معمولاً در سال‌های نخست انقلاب خود در عرصه سیاست جهانی موضع ناهمسو و ناموزونی را اتخاذ می‌کنند. با این حال تحقق دو نیاز دیگر، یعنی دموکراسی و مشارکت مردمی با نابرابری‌های قابل توجهی روبه‌رو می‌شود.

جمهوری اسلامی از نظر سیاسی مستقل بوده و شاید یکی از بهترین نمونه کشورهای ناهمسو با سیاست‌های جهانی باشد. در شعار معروف «نه شرقی و نه غربی» دولت ایران علی‌رغم وابستگی اقتصادی مداوم دولت به بازار جهانی سرمایه‌داری، به نظر از خلوص عمیقی برخوردار است. دولت ایران سخت در تلاش بوده است ایدئولوژی خود را به عنوان جایگزین واقعی ایدئولوژی‌های سوسیالیسم و سرمایه‌داری به جهان سوم عرضه کند. با این همه اجرای دیگر اهداف سیاسی انقلاب، به خصوص مشارکت مردمی در مدیریت جامعه پس از انقلاب، به موفقیت‌های یکسانی دست نیافته است. با وجودی که انقلاب ایران مشارکت توده‌ای قابل توجهی را به وجود آورد ولی نهادی کردن رسمی آن به چند نهاد انقلابی محدود شد. در حال حاضر مشارکت در اداره دولت تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری دامنه‌ای

از عدم کفایت در سطوح پائین تر و میانی تا عدم مشارکت کامل در سطوح بالاتر سلسله مراتب بوروکراتیک را در بر می گیرد. علی رغم تلاش های بسیار برای تمرکززدایی در برخی از فعالیت های دولتی، تمرکزگرایی کماکان حفظ شده است. ناتوانی و شکست تمرکززدایی تا حدی ناشی از این واقعیت است که ساختار بسیط (در برابر فدرال) و بخشی (در برابر منطقه ای) دولت قبلی عمدتاً دست نخورده باقی مانده است. جنگ ناخواسته با عراق، تضاد با کردها، تلاش برای مقاومت در برابر نیروهای اخلالگر و گسترش بخش عمومی اقتصاد، از جمله عوامل دیگری هستند که به تمرکزگرایی در دولت ایران یاری رسانند.

مع هذا مهمترین مسأله سیاسی جامعه ایران، فقدان دموکراسی است. قانون اساسی، دموکراسی آشکار را به رسمیت شناخته، اختلاف عقیده را مجاز دانسته و حقوق دموکراتیک را برای افراد و نهادها به خصوص در حیطه نیازهای اساسی، عدالت اجتماعی، بیان، ایدئولوژی، انتشارات خصوصی، سازماندهی و مشارکت در امور سیاسی جامعه، تضمین می کند. این قانون وسایل مختلفی را نیز برای اجرا طرح می کند از قبیل مشاوره (از طریق مجلس و شوراهای محلی و بخشی)، انتخابات آزاد و باز، تشکیل نهادهای میانجیگر و مشاغل سیاسی. با این حال دموکراسی در عمل به صورت یک موضوع انتزاعی باقی مانده است. بسیاری از محققان سیاست ایران، سعی در تبیین فقدان دموکراسی در کشور بر اساس طبیعت محدود کننده اسلام کرده اند. ولی این ادله در تصدیق این که اسلام شیعه مشوق احترام به خویشتن و آزادی و همینطور شجاعت و اعتراض نیز هست، با شکست مواجه می شود.

عامل عمده یاری بخش در نبود دموکراسی در ایران عبارت از بی ثباتی سیاسی ناشی جنگ ایران و عراق، نبرد با عوامل امپریالیستی، سیاست های افراطی چپ و راست، نهضت خودمختاری کردها و فعالیت های خودمحرانه بسیاری از سازمان های نوپا در دولت است. دموکراسی در ایران از میراث دیکتاتوری شاه، جهت گیری تمرکزگرایی و بی توجهی به حقوق انسانی رنج می برد. علاوه بر

این، فقدان سنت دموکراتیک در ایران انعکاس دهنده تحمل به شدت نازل کشور برای انتقادجویی ها و نگرش های مخالف، فقدان نظام تصمیم گیری غیر متمرکز و نهادهای مؤلف در میانجیگری اختلافات سیاسی (بین سازمان های نوپا و اشخاص آگاه) است. این عوامل بازدارنده نه تنها در حال حاضر وجود دارند، بلکه دولت ایران در جریان مبارزه اش علیه نیروهای اخلالگر نیز محمل های مضاعفی را به وجود آورده است. نمونه این موانع جدید، عبارتند از وضع قوانین جدید درباره افراد (به خصوص زنان) و زندگی خانوادگی و همچنین محدودیت های رفتاری و فرهنگی. سرانجام، دموکراسی در ایران از فقدان قانون، امنیت و نظریه اختلاف عقاید رنج می برد. در حالی که دولت در پیوند با مخالفان به عنوان یک نیروی قانونگذار ناتوان است، مخالفان نیز حدود حقوق قانونی خود را مغشوش می کنند.

امور اقتصادی

دگرگونی اقتصادی جامعه پس از انقلاب، دشوارترین وظیفه رهبری طبقه متوسط را تشکیل می دهد. از یک سو انقلاب نیاز به قدرت اقتصادی دارد و عدالت اجتماعی را تکلیف می کند و از سوی دیگر بسیاری از عوامل کلیدی (مثل قیمت ها، تکنولوژی و امور مالی) برای دستیابی به این اهداف از بیرون تعیین می شوند. علاوه بر مسأله وابستگی خارجی، مشکلات اقتصادی و ما فوق اقتصادی نیز

● مهم ترین عوامل بازدارنده انقلاب های طبقات متوسط در جهان سوم عبارتند از: اقتصاد سرمایه داری جهانی در جوامع انقلابی که کماکان به وابستگی ادامه می دهند، تلاش های امپریالیستی، سیاست های داخلی قطبی و مرکزگرا، ناتوانی رهبری طبقه متوسط برای گسترش تفسیرش از استراتژی توسعه، موانع نهادی و فقدان منابع مورد نیاز مادی، مدیریتی و یا مالی.

وجود دارند که امپریالیسم به انقلاب های رادیکال طبقه متوسط تحمیل می کند. ناتوانی طبقه متوسط در تنظیم یک استراتژی توسعه منسجم، وظیفه دگرگونی اقتصادی را پیچیده تر می کند. مسائل دیگری نیز از کمبود منابع از جمله افراد ماهر، گلوگاه های مادی و نهادی و محدودیت بازار ناشی می شوند. با این حال دولت و رهبری طبقه متوسط برای استقلال و ایجاد اقتصاد مختلط و عادلانه، سعی می کند جامعه را منطبق با نیازهای طبقه متوسط دگرگون کند. این تلاش ها فقط تا حدی موفق بوده اند. استراتژی خود اتکایی داخلی به سیاست تنوع بخشی به ریشه های وابستگی تغییر یافته، دلمشغولی برای برابری با نگرانی برای کارایی متوازن شده و بخش خصوصی به تدریج در اقتصاد مختلط روبه گسترش نهاد.

علی رغم عوامل یگانه ای همچون جنگ فرسایشی و طولانی، تسلط بخش نفت در اقتصاد و نقش مسلط اسلام در انقلاب، تجربه انقلاب ایران، درس دگرگونی اقتصادی تحت رهبری طبقه متوسط در جوامع انقلابی جهان سوم را صحه می گذارد. به خصوص این که قانون اساسی اسلامی با اهداف قدرت اقتصادی، عدالت اجتماعی و اقتصاد مختلط پیوند می خورد. این اهداف باید به وسیله استراتژی به دست آیند که بر خود اتکایی، قناعت، اصلاحات اجتماعی، توزیع مجدد دارایی ها، گسترش بخش عمومی و تغییرات ساختاری در ابعاد بخشی و فضایی اقتصاد تأکید می کند. برنامه ریزی هدایت کننده نیروهای بازار بود. پس از برخی تلاش های اساسی و افزایش مسائل داخلی و بین المللی، دولت مجبور به بازنگری در سیاست های خود شد از جمله نیاز به نظام اقتصاد اسلامی متناسب با رویکرد عملگرایانه تری که بر بهره برداری حداکثر از قابلیت های تولیدی موجود متمرکز باشد و بر انگیزش بخش صادرات و متنوع کردن ریشه های وابستگی گردید. قدرت اقتصادی باید به واسطه استراتژی خود اتکایی به دست می آید. حتی قبل از این که تأسیسات نفتی در جنگ نابود شوند، تولید نفت در تلاش برای کاهش وابستگی اقتصاد به این کالای تک صادراتی و در نتیجه، به بازار جهانی

سرمایه‌داری، اساساً از دوره پیش از انقلاب شکل دیگری گرفت. بسیاری از صنایع سنگین تعطیل شده و باقی آن‌ها به علت تضاد مدیریت کار و یا نبودن سرمایه و مواد (نهادها)ی که بیش از ۵۵ درصد آن به بازار جهانی وابسته بود زیر ظرفیت خود تولید می‌کردند. دولت به‌جز در مورد چند واحد استراتژیک، تلاش محدودی برای احیای این صنایع مصروف داشت. در عوض تلاش‌های دولت معطوف به احیای کشاورزی و رونق واحدهای تولیدی کوچک توسط سیاست‌های حمایتی متفاوت اعتباری و قیمتی بود. سیاست موازی صنعتی کردن و حفظ جایگزینی واردات نیز به امید برانگیزش تولید داخلی برخی محصولات مصرفی با دوام و کم‌دوام دنبال شد. اکثر سرمایه‌گذاری‌های صنعتی جدید صرف واحدهای تولیدی شد که از نهادهای محلی‌تر استفاده می‌کرد. این سیاست و سیاست‌های مشابه دیگر با سیاست تشویق قناعت در بخشی از جمعیت تکمیل شد. رسانه‌های گروهی برای متقاعد کردن مردم به این‌که استقلال ملی بدون قبول سختی در کوتاه مدت و فداکاری‌هایی که باید در سطح زندگی ایجاد شوند، عملی نخواهد شد، مورد استفاده قرار گرفت. این سیاست «الگوی غربی مصرف» را به عنوان الگوی غیراسلامی و زیان‌آور به هدف خودکفایی، مردود شناخت.

هدف عدالت اجتماعی باید به وسیله اصلاحات و تغییرات خاصی در اولویت‌های ملی به دست می‌آمد. شورای ۷ نفره برای بررسی مسئله زمین و لایحه اصلاحات ارضی تشکیل شده و چندین ابزار نیز اتخاذ کرد. بنیاد مسکن برای تأمین مسکن به فقرا، به خصوص در مناطق شهری، تأسیس شد. وزارت برنامه و بودجه برای تخصیص عادلانه‌تر منابع ملی در سراسر استان‌ها هدایت شد. جهادسازندگی برای تأمین برق، آب، جاده‌های آسفالتی، مدارس، مراکز بهداشتی و مسکن از بین سایر خدمات زیربنایی و اجتماعی به مناطق روستایی تأسیس شد. قانونی نیز برای کاهش شکاف بین نرخ دستمزدها تصویب شد و نتیجه آن افزایش ۶۰ درصدی دستمزد کارگران بود. سیاست حمایت از قیمت‌ها در قالب یارانه‌هایی برای اقلام

● مهم‌ترین مسأله سیاسی جامعه ایران، فقدان دموکراسی است. قانون اساسی، دموکراسی آشکار را به رسمیت شناخته، اختلاف عقیده را مجاز دانسته و حقوق دموکراتیک را برای افراد و نهادها به‌خصوص در حیطه نیازهای اساسی، عدالت اجتماعی، بیان، ایدئولوژی، انتشارات خصوصی، سازماندهی و مشارکت در امور سیاسی جامعه، تضمین می‌کند.

اساسی مورد نیاز تصویب شد تا از گروه‌های فقیرتر در برابر توژم شتابانی که طی انقلاب، رکورد اقتصادی را به دنبال داشت، حمایت کند. اصلاحاتی نیز در نظام مالیاتی پیشنهاد شد تا آن‌را مترقی ساخته و از تمرکز بیش از حد ثروت در دست‌های عده اندکی جلوگیری کند. ملی کردن صنایع مهم، بانک‌ها، شرکت‌های بیمه و تجارت خارجی، چشم‌انداز ذخایر خصوصی بزرگ را تضعیف کرد. قانون اساسی پیشاپیش حکم ملی کردن را همراه با گسترش مشاغل و خدمات اجتماعی قابل ارائه برای یکایک شهروندان کشور، صادر کرد. هدف اقتصاد مختلط از طریق ایجاد یک بخش دولتی (رهبر)، یک بخش خصوصی تابع و یک بخش تعاونی متوازن کننده تحقق معینی می‌یابد. اقتصاد باید برنامه‌ریزی شده و به‌طور عمومی با مکانیسم‌های بازار، مدیریت شده و ابزار سیاست‌ها باید در ارتباط با مدیریت جمعی و خصوصی مورد استفاده قرار گیرد. دولت در بدو دوره پس از انقلاب تصمیم گرفت که سهم بخش نفت را به عنوان نسبتی از تولید ناخالص داخلی کاهش داده، ولی سهم بخش‌های کشاورزی و صنعت را افزایش دهد. قرار بود بخش خدمات سهم اندک و یا هیچ سهمی در کل نداشته باشد. این سیاست معطوف به یک اقتصاد بسیار مولد بود. اگرچه واحدهای تولیدی کوچک و بزرگ مورد حمایت قرار گرفتند، ولی واحدهای کوچک تولیدی از دهه ۱۳۲۰ تاکنون، برای اولین بار از حمایت عمومی مستقیم تری برخوردار شدند. سیاست تکنولوژی

نیز از الگوی مشابهی پیروی کرد: تکنولوژی‌های سرمایه‌بر تداوم یافتند ولی، تکنیک‌های کاربری نیز با استفاده از منابع محلی به امید کاهش وابستگی تکنولوژیک به غرب و ایجاد مشاغل برای جمعیت رو به رشد بیکار، به شدت مورد حمایت قرار گرفتند.

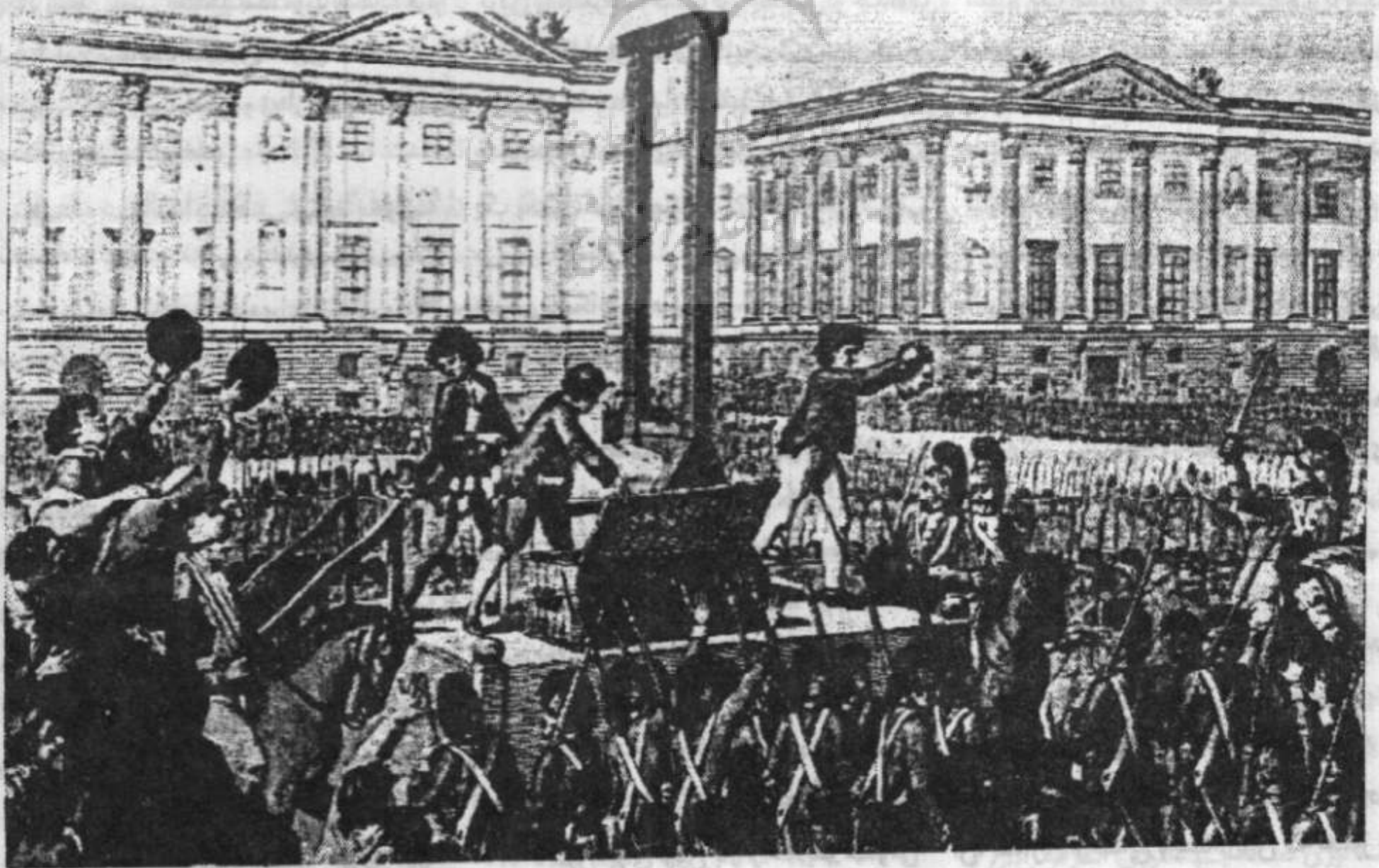
اکثر این سیاست‌ها با وجودی که در زمان‌های مختلف دوره پس از انقلاب تا پایان ۱۳۶۱ دنبال شدند، بعدها زیر فشارهای شدید داخلی و بین‌المللی بالاتکلیف مانده یا معکوس شده و اصلاح شدند. حتی قبل از شروع جنگ نیز با حرکت رهبری به طرف انحصاری کردن قدرت و پاسخگویی به مخالفان، سیاست‌ها دو قطبی شدند. در همین اثنا تغییر رادیکال سیاست‌های دولت نسبت به امپریالیسم، در بحران گروگانگیری و تلاش برای صدور انقلاب آشکار شد. امپریالیسم نیز با فشارهای دیپلماتیک، پاداش‌های اقتصادی و عملیات اخلاک‌گرانه به مقابله برخاست. سپس کمتر از دو سال پس از پیروزی انقلاب، جنگ ایران و عراق در شهریور ۱۳۵۹ شروع شد. دو قطبی شدن سیاسی نیز پیش از هر چیز تلاش‌های دولت برای تنظیم یک استراتژی توسعه منسجم را با شکست مواجه کرد. اولین برنامه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دولت در سال‌های ۷۶ - ۱۳۶۲ نیز به علت سیاست‌های حزبی و فرقه‌ای در درون دولت کنار گذاشته شد. تضادهای درون بلوک قدرت نیز تشدید فعالیت‌های مافوق قانونی روستاییان فقیر برای دستیابی به زمین، کارگران برای دستیابی به کنترل و مدیریت واحدهای بزرگ صنعتی، فقرای شهری برای دستیابی به مسکن و اقلیت‌های ملی برای دستیابی به درجه‌ای از خودمختاری را تحریک کرد. فشار مضاعف امپریالیسم و جنگ، زوال معنی‌دار اقتصاد کشور را که از بدو انقلاب در ۱۳۵۶ با آن مواجه بود، وخیم‌تر کرد.

بخش نفت که بیش از ۹۵ درصد درآمدهای مبادلات خارجی کشور به آن وابسته بود، اصلی‌ترین و فوری‌ترین علت جنگ بود. تولید آن تا حد زیر انتظار نیز کاهش یافت. بلافاصله پس از آن، بسیاری از صنایع وابسته ایران که هنوز به فعالیت خود ادامه می‌دادند، مجبور شدند یا تعطیل

شوند و یا زیر ظرفیت خود کار کنند. کاهش بیشتر عرضه کالا و خدمات، نرخ دورقمی توژم و بیکاری را تشدید کرد. ترویج ایدئولوژی قناعت همانطوری که سختی زندگی برای اکثریت مردم در کشور ملموس شد، جای توجه کمتری داشت. جنگ نیز با وجودی که بیش از یک سوم بودجه دولت را به زور جذب می کرد تا ایجاد مسائل انسانی، مادی و مالی دیگر، ادامه یافت. این شرایط حتی در زمانی که تولید نفت در سقف مورد نظر نبوده و قیمت های نفتی نیز عموماً نازل بودند، منجر به ایجاد نیازهای مضاعفی برای تجارت خارجه شد. فشارها، ترغیب بازنگری در سیاست های خوداتکایی، عدالت اجتماعی و اقتصاد مختلط متوازن در اوایل ۱۳۶۲ را در پی داشت. این فشارها اشکال مختلفی به خود گرفت. حمایت از کشاورزی، توسعه روستایی و منطقه ای، واحدهای تولیدی کوچک، صنایع کاربری، اصلاحات مهم اقتصادی و خدمات اجتماعی کاهش یافت. دستمزدها و اشتغال در بخش دولتی متوقف ماند ولی، یارانه های نرخ بهاء برای اقلام مصرفی اساسی

تداوم یافت. مالیات ها در راستای کاهش وابستگی به نفت و بالا بردن بودجه عمومی، افزایش یافت. در سیاست جدید کسری های موجود برای دولت قابل قبول شده و نقش فعالتری به بخش خصوصی و مکانیسم های بازار، داده نشد. تعدادی از صنایع ملی شده به مردم فروخته شده یا به صاحبان اصلی شان برگردانده شدند و نقش تعاونی در اقتصاد همچنان ضعیف و در ابهام باقی ماند. تکنولوژی نوین مجدداً برای کارخانه داران و سیاست گزاران قابل قبول شد. پول های سرمایه گذاری شده برای استفاده در ساخت قابلیت های صنعتی جدید به کار نرفت. بلکه برعکس بخشی از آن برای امور جنگ، تأمین هزینه های جاری و سرمایه گذاری در بازسازی برخی صنایع در تولید دفاعی - نظامی، صرف شد. از باقیمانده این بخش از پول ها، سهم قابل توجهی برای تکمیل پروژه های در دست اجرا، بهبود قابلیت های موجود در بخش های نفت و صنایع سنگین صرف شد. برای به حداکثر رساندن نرخ بهره برداری از صنایع موجود، دولت رفع موانع

حیطه های زیربنایی و مدیریتی را آغاز کرد. در همین اثنا سیاست تنوع بخشی به خاستگاه های وابستگی در صادرات و واردات دنبال شده و تجارت کالا یا ملل سوسیالیستی گسترش یافت. امید این بود که این تغییرات می توانست موجب ایجاد کنترل درآورده و رشد اقتصادی را برای تداوم جنگ احتمالی برانگیزد. سیاست های جدید نیز درصدد بهبود مدیریت تورم فزاینده و بیکاری و درآمد کاهنده برای اکثریت بود. علی رغم این که آن سیاست ها اساساً عملی تلقی می شدند، سیاست های جدید به زودی با مشکلات داخلی و بین المللی مواجه شدند که مشابه مشکلات متأثر از سیاست های قبلی مبتنی بر خوداتکایی و برابری بود. بار دیگر دولت از توسعه یک استراتژی که بتواند به طور نظام یافته ای سیاست هارا هماهنگ کرده و به کار برد، عاجز ماند و نبود روابط منطقی در بین عملیات معتابه دولت موجب تشدید مشکلات همکاری بین دول برای رفع موانع رشد صنعتی شد. علی رغم کاهش طرح های توسعه ای و اجتماعی، پول اضافی حاصل از مالیات روزافزون



نمی توانست نشانه اهداف رشد باشد؛ و فعالیت های جنگی ناگزیر از گسترش بود. مهمتر از همه، فقط سیاست ایجاد تنوع در منابع وابستگی به صادرات و واردات موفق بود. قیمت نفت نیز تا تعیین آن در بازار جهانی سرمایه داری ادامه یافت، بازاری که بخش اعظم تجارت خارجی ایران - بدون توجه به فشارهای اقتصادی دوره های غرب علیه جمهوری اسلامی - را موفق کرد تجارت با کشورهای جهان سوم و سوسیالیستی به جز ترکیه و پاکستان بر خلاف اعلام سیاست مکرر مخالف با آن، تا حد معنی داری گسترش نیافت. با شکست سیاست های جدید و وخامت مسائل اقتصادی، دولت در سال ۱۳۶۵ به یک برنامه ضروری روی آورده و از آن زمان تا کنون سعی در یافتن یک راهکار عملی تر دیگری برای راهبردهای اجرا شده داشته است.

نتایج

ناهمبازی عوامل اقتصادی - اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و تاریخی از جمله شرایط زندگی نامطلوب در سرمایه داری وابسته جهان سوم اغلب به مشروعیت نداشتن نظام در نزد اکثریت و تقویت انقلاب های سوسیالیستی یا طبقات متوسط منجر می شود. انقلاب های جهان سوم در قالب یک سیاست بین المللی غیر متحد به استقلال سیاسی دست یافته و امکانات معتابیهی برای سازمان اجتماعی جدید این جوامع در پس از انقلاب ایجاد می کنند. آن ها انرژی و اشتیاق عمومی، افکار خلاق و جدید، وسایل ابتکاری دگرگونی اجتماعی، انتظارات نیرومند و دوستان جدیدی در سرتاسر جهان ایجاد می کنند. ولی قبل از این که این

قابلیت ها بتوانند به عمل هدفمندی برای ایجاد یک جامعه جدید طبقه متوسط مبدل شوند، موانع نیرومند شروع به گسترش می کنند که برخی از آن ها توسط اعمال خود انقلاب و برخی دیگر به وسیله نیروهای متخاصم داخلی و بین المللی اجرا می شوند.

مهم ترین عوامل بازدارنده انقلاب های طبقات متوسط در جهان سوم از تحقق جامعه مورد نظرشان عبارتند از اقتصاد سرمایه داری جهانی در جوامع انقلابی که کماکان به وابستگی ادامه می دهند، تلاش های اخلاگران مختلف امپریالیستی، سیاست های داخلی قطبی و مرکزگرا، ناتوانی رهبری طبقه متوسط برای گسترش تفسیرش از استراتژی توسعه، موانع نهادی و فقدان منابع مورد نیاز مادی، مدیریتی و یا مالی. به هر حال رهبری طبقه متوسط به مبارزه علیه تمامی این و دیگر موانع ادامه خواهد داد تا زمانی که متقاعد شود که اتوپیایش نمی تواند بدون تفاهمات تحقق یابد که به طور متوسط تنها امید بقا و همزیستی صالح آمیز در دنیای متخاصم به شمار می رود. تجربه تاریخی گواه است که اگر این انقلاب ها توسط ضد انقلاب بورژوازی از بین نمی روند، آن ها به تدریج به صورت سرمایه داری دولتی اصلاح طلب در پی آیند که کم و بیش دارای هویت فرهنگی بومی و سیاست های شدیداً کنترل شده اند. در واقع این انقلاب ها به قطب های مخالف ایدئولوژی و عمل گرایی وام گرفته شده، بیانیه های سیاسی متعارض و عملکردهای متناقض وصل می شوند. الجزایر و تانزانیا نمونه ای از این وضعیت هستند. جمهوری اسلامی نیز در این جهت توسعه خواهد یافت. ایدئولوژی اسلامی و خصوصیات فرهنگ

ایرانی اثر معنی داری بر دوراندیشی یا غایی نگری جمهوری اسلامی خواهد گذارد. با این حال علائم نشان می دهند که تجربه ایرانی نیز با دیگر انقلاب های طبقات متوسط در جهان سوم هماهنگ خواهد شد.

مع هذا نتیجه گیری من در خصوص محدودیت های انقلاب های طبقات متوسط جهان سوم دارای یک قید است: این انقلاب ها تا زمانی که تقاضای استقلال ملی، عدالت اجتماعی و دموکراسی، مشروعیت دارند، بدون توجه به نتایج آن ادامه خواهند داشت. انگیزه های این انقلاب ها نیز می تواند متأثر از تنش های بین سوسیالیسم و سرمایه داری و در بین گروه های ذی نفع داخلی باشد. هر چند که روندهای کنونی چیزی را نشان نمی دهند ولی نیروهای متعارض با انقلاب های طبقات متوسط در جهان سوم به تدریج رو به زوال بوده و فرصت های موفقیت این انقلاب ها رو به گسترش است. آینده سرمایه داری با توجه به شکست های سیاست خارجی و بحران های داخلی پی در پی، چندان روشن نیست. از سوی دیگر انقلاب های طبقات متوسط در جهان سوم به شدت در حال افزایش هستند. الهامات محرک این انقلاب ها برگرفته از سوسیالیسم، نیروهای مترقی پشتیبان در سراسر جهان و ایدئولوژی های احیا شده اسلام در خاورمیانه و الهیات آزادیبخش در امریکای لاتین هستند. در تحلیل نهایی، میل به استقلال سیاسی، عدالت اجتماعی، اعتدالی ملی و احیای فرهنگی در بین قوی ترین نیروهای برانگیخته در ورای انقلاب های جهان سوم، یعنی طبقه متوسط یا سوسیالیست ها باقی خواهد ماند. ■



انتشارات توس منتشر کرده است:

تالیف بانو مری بویس (استاد ممتاز مطالعات ایرانی دانشگاه لندن)

مجموعه تاریخ ایران قبل از اسلام

و. بارتولد

ترجمه غفار حسینی

تاریخ و فرهنگ ایران

دردوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی

زگفتار دهقان

(شاهنامه فردوسی به نظم و نثر)

استاد اقبال یغمایی

فرهنگ ایرانی پیش از اسلام

و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی

نوشته دکتر محمد محمدی (استاد دانشگاه)

دل ایرانشهر

نوشته دکتر محمد محمدی ملایری

طرح های ون گوگ

اوروان اویتز

ترجمه پرویز رضایی

مجموعه آثار چخوف

ترجمه سروژ استپانیان

متن کامل مثنوی معنوی

به تصحیح رینولد نیکلسون

هنر و جامعه

رژه باستید

ترجمه غفار حسینی

هنر و تاریخ

اوکتاویو باز

ترجمه ناصر فکوهی